

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه درس گذشته

عرض کردیم که مشهور قائلند به اینکه حدیث لا تعاد اختصاص به ناسی دارد؛ و شامل مورد جاهل نمی شود. اگر کسی جهلاً یکی از اجزاء نماز را غیر از آن اجزاء خسته ترک کرد، حالا یا از باب جهل به حکم یا جهل به موضوع، یا جهلش، جهل قصوری باشد یا اینکه جاهل مقصر باشد، مشهور قائلند که چنین شخصی مشمول مستثنی منه در حدیث لاتعاد نیست و باید نمازش را اعاده کند و عرض کردیم که این قسمت از بحث ثمرات مهمی دارد. خصوصاً در موردی که برای مجتهد تبدل رأی حاصل می شود آن هم از مصادیق جهل به حکم هست.

مشهور برای ادعایشان، مجموعاً پنج دلیل اقامه کردند. دلیل اول را ملاحظه فرمودید با جوابی که مرحوم عراقی (اعلی الله مقام الشریف دادند. امام (رضوان الله تعالی علیه) به این جواب این مرحوم محقق عراقی اشکال کردند. خلاصه اشکال ایشان این است که آنچه که شما در جواب عنوان کردید، ارتباطی به مدعای مشهور ندارد. مدعای مشهور در این دلیل اول این است که جاهل در حین جهل، تکلیف موجه او هست و ناسی در حین نسیان، تکلیف از او ساقط هست. مدعای مشهور این است که به شخص ناسی بعد از آنی که نسیانی در عمل او واقع شده امر به اعاده امکان دارد. اگر کسی یک جزئی از اجزاء نماز را فراموش کرد بعد از اینکه نمازش تمام شد و متوجه شد، مشهور می گویند به چنین شخصی امر به اعاده امکان دارد می شود به او گفت اعد صلاتک.

اما اگر کسی جاهل به حکم است یا جاهل به موضوع هست و به جهت جهلش مثلاً سوره را ترک کرد، بعداً امر به اعاده امکان ندارد. برای اینکه مشهور می گویند جاهل در حین جهل تکلیف متوجه به او هست، تکلیف اول باقی است هنوز. کسی جاهل به وجوب سوره است، نماز می خواند بدون سوره، این اصلاً امر به صلاة را امتثال نکرده است. امر به صلاة باقی است و بعداً هم برایش کشف خلاف شد باید صلاة را مجدداً انجام بدهد.

اما مشهور می گویند ناسی در حین نسیان، نسیان سبب برای سقوط تکلیف است. آن تکلیف اولی از او ساقط است آنوقت بعداً که کشف خلاف می شود، می شود به او گفت اعد، امر به اعاده در مورد ناسی امکان دارد.

امام می فرمایند که: این فرمایش شما مرحوم عراقی با این مدعای مشهور ارتباطی ندارد شما مرحوم محقق عراقی در جواب آمدید یک اعاده حقیقه درست کردید و یک اعاده صوریه و فرمودید در صدق اعاده چه اعاده حقیقی و چه اعاده صوری، در صدق اعاده فرقی بین جاهل و ناسی نیست.

در جواب، شما مسئله را متمرکز کردید روی صدق اعاده در حالی که مشهور کاری به صدق اعاده و معنای اعاده ندارند. مشهور می گویند که آدم ناسی را بعد از آنی که کشف خلاف شد، می شود به او امر به اعاده کرد، اما آدم جاهل را به جهت اینکه تکلیف اولش باقی مانده، امر دوم به او معنا ندارد.

باز براي توضیح فرمایش امام اینطور عرض می‌کنیم: ایشان می‌فرمایند که مشهور، ادعایشان این است که در ناسی به جهت نسیان تکلیف اول ساقط است. راه برای تکلیف دوم وجود دارد. حالا ولو اینکه این تکلیف دوم لفظ اعاده هم در آن نباشد. مثلاً به جای اینکه بگوید اعد، بجای اینکه بگوید اعاده کن، بگوید افعّل ثانیاً مثلاً.

ما در لفظ اعاده که دعوا نداریم مشهور می‌گویند که تکلیف اول در ناسی من جهت نسیان ساقط شده تکلیف دوم در آن امکان دارد؛ اما در جاهل، جهل، عنوانی است که سبب سقوط تکلیف نیست. اگر کسی جاهلاً آمد عمل را به صورت ناقص آورد همان تکلیف اول باقی است. خب حالائی که همان تکلیف اول باقی است، دیگر یک تکلیف دوم معنا ندارد. چون هنوز تکلیف اول امتثال نشده است.

بنابراین مدعی مشهور در امکان تکلیف دوم و عدم امکان تکلیف دوم است. بحث در لفظ اعاده نیست که شما بیاید برای ما اعاده حقیقه درست کنید، بیاید اعاده صوریه درست کنید، بعد بگویید جاهل و ناسی در اعاده حقیقه و اعاده صوریه هر دو مشترکند.

بنابراین فرموده‌اند این جواب مرحوم محقق عراقی ارتباطی به مدعی مشهور ندارد. این مطلب را امام در کتاب «الخلل فی الصلاة» در ص 12 آنجا بیان فرموده‌اند.

بعد از اینکه این جواب مرحوم عراقی را رد کردند، خودشان آمدند جواب دادند از این دلیل اول مشهور. جواب ایشان یک مقداری ولو اینکه در عباراتشان موجز آمده، اما هم دقیق و هم نسبتاً مفصل هم هست.

اولین جوابی که از این دلیل اول دادند فرموده‌اند که این دلیل اول شما در صورتی تام است که مراد از این تکلیف دوم تکلیف مولوی باشد. یعنی اگر ما بیایم اینطور بگوییم، بگوییم بین جاهل و ناسی فرق این است که در ناسی تکلیف دوم مولوی امکان دارد؛ اما در جاهل تکلیف دوم مولوی امکان ندارد. اگر مراد تکلیف مولوی باشد، فرموده‌اند این دلیل اول خوب است این فرق بین جاهل و ناسی خوب است، لکن می‌فرمایند لاتعداد یک حکم ارشادی را دلالت دارد.

لا تعداد می‌گوید نماز اعاده نمی‌شود الا من خمسة، طهور و وقت و قبله و رکوع و سجود. اگر اخلائی به این پنج‌تا وارد شد، نماز باید اعاده بشود. اگر به غیر از این پنج‌تا اخلائی وارد شد، اعاده لازم نیست. فرمودند لاتعداد خود حدیث را که نگاه کنیم ظاهر در ارشادی بودن است. با توجه به ذیل حدیث که ذیل حدیث می‌گوید القراءة سنّة، التشهد سنّة، السنّة لاتنقض بالفريضة. یا لا تنقض السنّة بالفريضة.

این لا تنقض السنّة الفريضة، فرموده‌اند کالصريح است در این که لاتعداد یک حکم ارشادی را دارد بیان می‌کند. می‌فرمایند ظاهر ابتدای حدیث این است که اگر به قرائت اخلائی وارد شد، این موجب فساد در صلاة نمی‌شود. مولا ارشاد می‌کند به این که اخلاّل در قرائت لا یوجب الفساد، اخلاّل در تشهد لا یوجب الفساد. دارد یک حکم ارشادی را بیان می‌کند و همانطوری که لاتعداد ارشادی است، وجوب اعاده هم ارشادی است.

اگر در یک موردی کسی آمد یک عملی را انجام داد. بعد مولا به او فرمود: اعاده کن. این امر دوم و این تکلیف دوم، این یک تکلیف مولوی نیست. این یک تکلیف ارشادی است. این ارشاد می‌کند به این که آن تکلیف اولی که من گفتم، عمل تو برای امتثال آن تکلیف اول کافی نبوده است و مجدداً انجام بده.

شاهدش این است که اگر مولا آمد امر کرد و مثلاً فرمود صلّ، عبد هم آمد یک نمازی را خواند و بعد مجدداً مولا فرمود اعد، اگر

عبد بیاید مجدداً نماز را بخواند، در صورتی که این اعد یک امر تکلیف مولوی باشد، لازمه اش این است که این مکلف دو ثواب ببرد. برای اینکه این مکلف دو تا امر مولوی را امتثال کرده است. یکی آن امر مولوی اول را، یکی هم این امر مولوی دوم را.

باید بگوییم دو تکلیف مولوی هست و دو تا ثواب دارد. در حالی که هیچ کسی به این متلزم نمی شود. می گوید در اینجا که مکلف آمده یک نمازی را خوانده بعد مولا به او می گوید که این نمازت را اعاده کن، این معنایش این است که آن نماز اول ناقص است و ملاک تام بوسیله او واقع نشده است. ملاک تام با این اعاده واقع می شود. کسی که بیاید نماز دوم را بخواند اینجا یک ثواب به او می دهند آن هم به خاطر اینکه نماز را امتثال کرده است. نمی آیند به او دو ثواب بدهند.

و همچنین در عقابش. حالا اگر کسی آمد و امر به اعاده را امتثال نکرد و مخالفت کرد، نمی گویم دوتا عقاب شود. یک عقاب برای اینکه آن عمل اول ناقص بوده و بدرد نمی خورده و یک عقاب هم برای اینکه این تکلیف دوم را اطاعت نکرده است.

پس این جهت که در اینجا تعدد عقاب نیست، تعدد ثواب نیست، این کاشف است از اینکه امر به اعاده یک امر ارشادی است.

اگر در یک موردی مولا امر کرد به صلاة و عبد هم آمد صلاة را ناقصا هم انجام داد، اگر خود مولا امر به اعاده کند امر به اعاده امر ارشادی است.

رد دلیل اول

در رد این دلیل اول مشهور، می فرمایند که اگر این فرقی که بین جاهل و ناسی گفتیم - گفتند در ناسی تکلیف دوم معنا دارد در جاهل تکلیف دوم معنا ندارد - اگر مرادتان تکلیف مولوی باشد حرف درستی است. بگویید در ناسی تکلیف مولوی دوم ممکن، اما در جاهل تکلیف مولوی دوم غیر ممکن.

این اشکالی ندارد این حرف و دلیل تمام می شود؛ اما اگر ما تکلیف دوم که وجوب اعاده هست را ارشادی قرار دادیم و گفتیم اصلاً به طور کلی همانطوری که نفی وجوب اعاده در موردی ارشادی هست، امر به اعاده هم ارشادی هست، در ارشادی دیگر فرقی بین جاهل و ناسی وجود ندارد.

همانطوری که در ناسی تکلیف ارشادی به اعاده امکان دارد در مورد جاهل هم تکلیف ارشادی به اعاده ممکن است. کسی جاهل بوده به این که سوره جزئیت برای نماز ندارد، روی جهلش نماز بدون سوره خواند. بعد از مدتی برایش کشف خلاف شد و معلوم شد سوره برای نماز جزئیت دارد. حال اگر مولا بیاید امر ارشادی به اعاده کند این اشکالی دارد؟ نه. اشکالی آنجائی است که این امر دوم، یک امر مولوی است. آن وقت می گوییم این امر مولوی دوم کیف یُعقل با بقاء امر مولوی اول.

در جاهل، امر مولوی اول موجود است. وقتی امر مولوی اول موجود است، دیگر امر مولوی دوم معقول نیست. در ناسی امر مولوی اول ساقط است. امر مولوی دوم ممکن است. بین ناسی و جاهل در امکان امر مولوی دوم فرق وجود دارد ولی این ربطی الان به بحث ما ندارد.

مسئله وجوب اعاده، یک امر ارشادی است و در امر ارشادی دوم بین ناسی و جاهل هیچ فرقی نیست. این جواب اولی که می دهند و با این بیان دلیل اول مشهور را رد می کنند.

رد دوم دلیل مشهور

در جواب دوم فرموده اند که ما این حرف شما را در مطلق جاهل نمی پذیریم. مشهور گفته اند که جاهل در حینی که جهل دارد،

تکلیف متوجه به او هست و لکن جهلش یک عذری می‌شود برای او برای اینکه در روز قیامت عقاب نشود. مشهور می‌گویند جاهل در حین جهل تکلیف برای او فعلیت دارد و لو این که برای او منجز نیست. یعنی روز قیامت اگر تا آخر عمرش این جهلش باقی ماند، روز قیامت به او نمی‌گویند تو چرا این عمل را انجام ندادی، عقابش نمی‌کنند اما تکلیف برایش فعلیت دارد.

اشکال دومی که امام فرمودند این است که این حرف در جاهل بسیط درست است. ما قبول داریم در جاهل بسیط؛ اما در جاهل مرکب نمی‌پذیریم. جاهل مرکب که آنروز هم عرض کردیم یعنی کسی که جهل را با علم ترکیب کرده است. هم جاهل به واقع است و هم عالم به خلاف واقع است. جاهل مرکب الان اعتقاد دارد به اینکه سوره جزئیت برای نماز ندارد. جاهل مرکب علم دارد به اینکه سوره جزئیت برای نماز ندارد. آن وقت فرموده‌اند که چنین شخصی که قاطع بر خلاف است، چطور می‌شود که تکلیف بر او فعلیت داشته باشد.

الان یک کسی قطع دارد به اینکه در اسلام در نماز سوره جزء نماز قرار داده نشده است. برای این شخص قاطع چگونه آن تکلیف اولی واقعی فعلیت دارد، معقول نیست. در آن واحد دو تکلیف فعلی امکان ندارد. این از یک طرف قطع دارد به اینکه سوره جزئیت برای نماز ندارد. به مقتضای قطعش باید عمل کند. قطع برای او حجیت دارد. از طرفی بخواهیم بگوییم آن تکلیف اولی برای او فعلیت دارد.

بنابراین فرمودند این فرمایش شما مشهور که جاهل در حین جهل تکلیف فعلیت دارد برای او، این در جاهل بسیط حرف تمامی است اما در جاهل مرکب این فرمایش تمام نیست و این اشکال دومی که امام فرمودند در کلمات مرحوم آقای خویی هم در کتاب «مستند العروه» وجود دارد. این هم اشکال دوم ایشان.

اشکال سوم

اشکال سومی دارند که این دیگر یک مطلب بسیار مهمی است و با این اشکال سوم فرموده اند اصلاً اساسی برای این دلیل اول مشهور باقی نمی‌ماند. اصلاً دیگر باید دلیل و جواب‌ها را به طور کلی کنار گذاشت.

فرموده اند این که ما بیاییم بین ناسی و جاهل فرق بگذاریم و بگوییم ناسی در حین نسیان تکلیف از او ساقط است. جاهل در حین جهل، تکلیف نسبت به او متوجه است و باقی است، فرموده اند این حرف مبتنی است بر یک مبنایی در علم اصول که ما آن مبنا را اصلاً قبول نداریم.

آن مبنا مسئله انحلال خطاب است. مشهور قائلند به اینکه این خطابات عامه، وقتی که در قرآن می‌گوید: «یا ایها الناس، یا ایها الذین آمنوا» حالا یا به لفظ عموم یا به لفظ اطلاق، هر خطاب عامی را مشهور قائلند که به عدد مکلفین انحلال پیدا می‌کند.

این یا ایها الذین آمنوا به عدد مکلفینی که در زمان خطاب بودند و مکلفینی که الی یوم القیامه بعداً موجود می‌شوند، انحلال پیدا می‌کند. گویا به تک تک افراد دارند این خطاب را می‌کنند.

مثلاً در «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»، من استطاع که عنوان اطلاق را دارد و خلاصه‌اش این می‌شود «يجب علي المستطيع الحج»، مستطیع به تعداد مستطیعین الی یوم القیامه انحلال پیدا می‌کند.

شمای مستطیع يجب علیک الحج، شمای دوم مستطیع يجب علیک الحج، نفر سوم مستطیع يجب علیه الحج، الی آن شخص آخر مستطیعی که تا روز قیامت موجود می‌شود.

آنوقت مشهور ميگویند حالا که خطابات عامه به عدد مکلفین انحلال پیدا می‌کند، حالات مکلفین اینجا نقش پیدا می‌کند. اگر یک مکلفی دیوانه است، اصلاً خطاب شامل او نمی‌شود. اگر یک مکلفی عاجز است قدرت ندارد خطاب شامل او نمی‌شود.

به عبارت دیگر، انحلالی که مشهور قائل هستند می‌گویند هر مکلفی خودش یک حکم مستقلاً دارد. وقتی می‌گوییم لله علی الناس حج البیت من استطاع، آن وقت طبق نظریه مشهور می‌گوییم این من استطاع، انحلال پیدا می‌کند به تعداد افراد مکلفین و مستطیعین تا قیامت، یعنی به اندازه مستطیعین ما حکم داریم. اگر تا قیامت هزار نفر مستطیع پیدا شود این آیه انحلال به هزار حکم پیدا می‌کند.

هر فردی خودش یک حکم مستقلاً دارد، یک ثواب و عقاب مستقلاً دارد که ربطی به فرد دیگر ندارد. فرموده‌اند که اگر انحلال را قبول کردیم این حرف‌ها درست می‌شود. یعنی بگوییم که یک اقیموا الصلاة وارد شده این اقیموا الصلاة نسبت به مکلفین، متعدد می‌شود. آن مکلفی که ناسی است، اقیموا الصلاة شامل حال او نشود، آن مکلفی که جاهل است اقیموا الصلاة شامل حال او بشود. اگر ما آمدم انحلال را پذیرفتیم، آنوقت می‌توانیم بباییم بین جاهل و ناسی فرق بگذاریم. بگوییم جاهل خطاب شامل او می‌شود، کسی که جاهل است یا جاهل به اصل تکلیف یا جاهل به جزئی از اجزاء تکلیف است. این جاهل وقتی آمد سوره را در نماز نخواند جهلاً، تکلیف از او ساقط نمی‌شود، تکلیف باقی است؛ و همان حرف‌هایی که دنباله‌اش گفتند.

اما ناسی تکلیف به او معقول نیست، خطاب به ناسی در حین نسیان، خطاب به او معقول نیست. حال که خطاب به او معقول نیست بگوییم بعداً امر دوم به اعاده در حق او امکان دارد.

اگر ما انحلال را پذیرفتیم، ثمره انحلال یکی‌اش همین است که ما بباییم بین آن مکلف جاهل و مکلف ناسی فرق بگذاریم؛ اما اگر انحلال را نپذیرفتیم.

می‌فرمایند که شما مشهور در این دلیل اول دنبال این هستید که بین جاهل و ناسی فرق بگذارید. بگویید که اقیموا الصلاة، شارع که هزار بار که فرموده اقیموا الصلاة. یک اقیموا الصلاة دارد. بباییم بگوییم که این اقیموا الصلاة به تعداد افراد انحلال پیدا می‌کند. به افراد جاهل که می‌رسد این اقیموا الصلاة فعلیت دارد به افراد ناسی که می‌رسد این اقیموا الصلاة فعلیت ندارد و در نتیجه در ناسی بعد از اینکه عمل ناقص انجام شد، امر دوم به اعاده امکان دارد، اما در جاهل هنوز تکلیف اول فعلی باقی است و امر دوم دیگر امکان ندارد.

اگر ما انحلال را پذیرفتیم این فرمایش شما تام می‌شود و می‌توان بین جاهل و بین ناسی فرق گذاشت در حالی که می‌فرمایند به نظر ما انحلال خطابات عامه به خطابات متعدده، آن هم به عدد مکلفین، حالا یا به عدد اشخاص مکلف یا به عدد انواع مکلفین، فرموده‌اند این یک مطلبی است که ما در اصول اثبات کردیم بطلان این را.

چرا این انحلال به نظر ایشان باطل است. حالا این را یک مقداری باز مراجعه بفرمایید در همین کتاب خلل، ایشان در یکی دو صفحه، این مبنایشان را توضیح دادند. ایشان در یکی دو صفحه این مبنایشان را توضیح دادند. من فکر می‌کنم بخواهیم شروع کنیم این ناقص بشود و نیاز به تکرار جلسه بعد دارد. این یکی از مطالب بسیار مهم و از مبانی مهم ابتکاری امام (رضوان الله تعالی علیه) در علم اصول است از چیزهایی که خود ایشان مبتکرش هست و قبل از ایشان کسی نگفته و ثمرات بسیار فراوانی دارد در علم فقه همین نظریه‌ای است که ایشان انحلال را انکار می‌کنند و می‌آیند برای خطابات عامه یک بیانات دیگری دارند غیر از آنی که مشهور قائلند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ